

زهرآ سادات هاشمی

آرگو، دشمن دو مثقالی

پرونده ویژه

از این فکر که قرار باشد چند سال بعد با خواهر و برادر یا فرزندان مان این گونه باشیم، وحشت می‌کنم! از روزی می‌ترسم که واژه‌های مانوس و مشترک نداشته باشیم! آن‌ها کلماتی را انتخاب کنند که من نمی‌فهمم و من کلماتی را به کار ببرم که با آن‌ها رابطه برقرار نمی‌کنند و یا راحت نیستند! دیگر دوست نداشته باشیم دور هم بشینیم و صحبت کنیم.

خیلی بی‌راهه نگفتم! اگر فکرش را بکنم که از صحبت با هم لذتی نبریم و یا بدتر فراری باشیم!! نمی‌خواهم بگویم که شخصیت انسان به گفتار اوست و پیشوایان ما همیشه زیباترین و صحیح‌ترین روش گفتار را داشته‌اند و یادمان هست که مولای اول مان آن چنان زیبا و شیوا سخن می‌گفت که همه سخنوران در مقابلش زانو می‌زدند.

و باز هم نمی‌خواهم سر این شیشه عطر را باز کنم که کتاب ما قرآن به بهترین و زیباترین و کامل‌ترین زبان دنیا نازل شد تا آن‌جا که چهارده قرن است که خیلی‌ها به خاطر زیبایی کلامش به او ایمان آورده‌اند و سر تعظیم خم کردند، تا ما به بهترین‌ها فکر کنیم.

و باز هم نمی‌خواهم یادآوری کنم که چقدر زیبا و دوست داشتنی بود که چند سال قبل‌تر، مردم از اشعار سعدی و حافظ که مثل نقل و نبات شیرین بودند در گفتارشان استفاده می‌کردند. هر کس با شخصیت‌تر بود زیباتر، فارسی‌تر و سنگین‌تر صحبت می‌کرد. هنوز هم نحوه سخن گفتن است که نمره شخصیت و جذب اعتماد و... برای هر کس را در اختیار دارد.

می‌خواهم کمی در مورد این زبان دو مثقالی و شیوه‌هایی که برای نشان دادن شخصیت طلایی‌اش در نظر گرفته جدی‌تر فکر کنیم! زبان مخفی را می‌گویم، همان که آهسته و بی‌صدا با خیلی چیزها در افتاده و تصمیم دارد با تمام کوچکی‌اش با فرهنگ چند صد ساله و ارزش‌های سربه فلک کشیده‌مان درافتد و شکاف‌های عمیقی به وسعت یک نسل، بین مان ایجاد کند.

دور و برش را نگاه می‌کند، چشم‌هایش نگران است. به من که می‌رسد لبخند ناآشنایی می‌زند و چیزهایی می‌گوید از حرکات صورت و دست‌هایش کمک می‌گیرد تا حرفش را بفهمم. چند دقیقه طول می‌کشد، بعضی کلماتش برایم آشناست اما... به هر سختی که بود می‌فهمم که می‌خواهد نان بخرد! راهنمایی‌اش می‌کنم و من هم مثل او از حرکات صورت و دست‌هایش کمک می‌گیرم و کلماتی را هم که بلدم ردیف می‌کنم، خوشحال و خندان خانم عرب‌زبان از من فاصله می‌گیرد. نفس راحتی می‌کشم. چقدر سخت است که زبان همدیگر را بلد نباشیم و چه نعمتی است که با هم بتوانیم راحت سخن بگوییم.

درصد قابل توجهی از رفتارهای اجتماعی ما را سخن گفتن مان شکل می‌دهد. یاد آن روزی می‌افتم که همسایه‌مان برای مجلس جشن دعوت کرده بود. همه ترک‌زبان بودند و چه زود از بودن میان‌شان خسته شدم. نه این‌که با گویش‌شان مشکل داشته باشم. حرف‌هایشان را متوجه نمی‌شدم. چه احساس بدی داشتم از این‌که خوب حرف‌هایشان را نمی‌فهمیدم. تا کلماتی آشنا به گوشم می‌خورد تیزتر می‌شدم تا شاید...